

---

دکتر تقی پور نامداریان



# گمشده لب دریا

تأملی در معنی و صورت شعر حافظ

---

## فهرست مطالب

کلمه‌ای چند به عنوان مقدمه .....	یک
معنی و زمینه‌های آن در جهان شعر حافظ:	
الف. شخصیت حافظ و مقام بزرخی انسان .....	۱
ب. شخصیت‌ها در غزل حافظ: پیر مغان، صوفی، رند....:	
شراب‌نوشی، عیب‌پوشی .....	۱۱
ج. پیر مغان و پیر عطار، ثنویت هستی انسان.....	۲۸
د. میثاق آلسُّت، امانت، عشق، گناه... و عالم مثالی شعر حافظ .....	۴۳
صورت و ظرایف هنری در شعر حافظ:	
الف. کلیاتی دربارهٔ شیوهٔ تعبیر و بیان در شعر حافظ.....	۷۷
ب. موسیقی .....	۹۴
ج. تناسبهای معنایی کلمات .....	۱۰۴
د. تناظرهای پوشیدهٔ خطی یا لفظی .....	۱۲۵
ه. تداعی مضامین و معانی .....	۱۳۳
و. فضاسازی مناسب با عاطفه .....	۱۶۸
ساختار، پیوند معنایی، تأویل:	
الف. پیوند معنایی و انسجام در بیت .....	۱۸۱
ب. التفات، انسجام .....	۲۰۲
ج. پیوند باطنی ابیات و ساختار غزل حافظ .....	۲۲۵

۲۶۹ .....	شعر کلاسیک و شعر حافظ گفتگو با متن و تأویل .....
۳۲۹ .....	خوانش شعر حافظ با مروری بر آنچه گذشت .....
۳۳۹ .....	تفسیر و تأویل نخستین غزل دیوان .....
۴۰۷ .....	مآخذ و یادداشت‌ها .....
۴۹۵ .....	فهرست راهنمای مطالب مورد بحث .....
۵۰۰ .....	فهرست اعلام .....
۵۰۹ .....	فهرست نام کتابها .....

## کلمه‌ای چند به عنوان مقدمه

حافظ مشهورترین غزلسرای ایران در اوایل قرن هشتم هجری قمری متولد شد و در اوخر این قرن درگذشت. در اوضاع و احوال پریشان شیراز و در خلال دست به دست شدن این شهر میان قدرت‌جویان عصر، او توانست قرآن را حفظ کند و با تفسیر و تأویل آن عمیقاً آشنا شود، موسیقی‌دانی خوش‌آوازگردد، با زبان و شعر و ادب عربی انس یابد، میراث شعر و ادب و اندیشه فارسی را عمیق و گسترده مطالعه کند و با دیگر علوم عصر، فقه و لغت و بлагت و حکمت و کلام عرفان، کم و بیش آشنایی حاصل کند. حافظه نیرومند و حضور ذهن بی‌مانند او، سبب شد که اندوخته‌های حاصل از علم و شعر و تجربه در آگاهی او بماند و فراموش نگردد. ذوق حساس و قریحه پروردۀ او، درک زیبایی‌ها و ظرایف هنری عمیق را برای او میسر کرد و او توانست با تسلطی که بر زیان فارسی داشت شگفت‌انگیزترین جلوه‌های زیبایی در زیان را در صورت‌های بسیار متنوع با کمک ذوق متعالی خویش خلق کند و نقش زیبایی شناختی زیان را در کنار نقش معنی‌رسانی آن به کمال تشخّص بخشد. توغل در قرآن، و دقت در خلق و خوی آدمیان، و تأمل و تفکر در هستی و سرنوشت بشر، و درگیری گسترده با زندگی و تجربه‌های متنوع که در خلال زیستن با دیگران حاصل کرده بود، در برابر او دریچه‌ای گشود که توانست از آنجا خدا و انسان و جهان را در چشم‌انداز دیگری ببیند که اگرچه گوشۀ‌هایی از آن

در سایه روش تصویری که در آینه میراث عظیم گذشتگان پیدا بود نیز جلوه‌ای مبهم داشت، در شعر او شفاف و باز شد. تأثیر نگریستن از چنین دریچه‌ای بود که حاصل عمر او را در چهارصد پانصد غزل که حاصل لحظه‌های شدت هیجان‌های عاطفی توأم با خویشتنداری او بود محدود کرد؛ حاصل بظاهر اندک‌نمونی که عصارة دانش و تجربه و تخیل و تأمل و تفکر و ذوق یک ملت در طول زندگی پر‌ماجرای خود بود.

شعر حافظ خواننده را در مسیر مستقیم یک اندیشه یا عاطفة معین خواه زمینی و خواه آسمانی هدایت نمی‌کند؛ او را در میان حقیقت و واقعیت و بود و نمودهای گوناگون این دو سرگردان می‌کند. کلام حافظ نه اسیر حال و هوای عارفانه می‌شود و نه تن به اسارت قیل و قال مفاهیم مادی و مجازی می‌دهد. کلام او چون خود انسان، انسان طبیعی، هم واجد بعد مادی و جسمانی است و هم بعد الهی و روحانی، و نیز چون انسان طبیعی ایستاده در برزخ میان فرشته و حیوان که گاهی به این سو و گاهی به آن سو نوسان دارد، نه یکسره از مقام اعتدال خود به آن سوی این مقام صعود می‌کند و نه به این سوی این مقام سقوط. شعر حافظ آیینه تمام‌نمای حال اوست و جریان گردان و سیّال تخیل و اندیشه او را در کشاکش یک حالت عاطفی و در مقام عدل و حقیقی انسان تصویر می‌کند. این حال همانطور که ممکن است در یک غزل منعکس شود در کل دیوان حافظ هم منعکس است. چرا که اگر گاهی به حکم وقت جنبه عارفانه یک غزل برجسته می‌شود، در غزلی دیگر به اقتضای حال وقت دیگر، جنبه زمینی و مجازی تشخّص و برجستگی پیدا می‌کند. به همین سبب است که جستجو برای به‌دست دادن یک نظام فکری و فلسفی و اخلاقی معین که با منطق عقلاتی و یک بعدی و مستقیم زمان آگاهی ما بتواند توجیه‌پذیر باشد، در شعر حافظ ناممکن است. شعر حافظ بیان هیچ تعلیم اخلاقی یا ضد اخلاقی را از طریق زیان به عهده نمی‌گیرد چون اصولاً خود بیان اندیشه یا مضمونی از پیش سنجیده و پرداخته نیست. شعر حافظ تنها دری بر روی ما می‌گشاید تا اگر بتوانیم از آن در به عالم اسرارآمیز ذهن او که تا حدی عالم اسرارآمیز ذهن خود ماست راه یابیم و در طیف سیّال تخیل، و اندیشه و احساس و عاطفه، اه

قرارگیریم. شعر حافظ که خود حکایت حادثه‌ایست که در ذهن او می‌گذرد، ما را به قلب این حادثه می‌برد و در آنجا رها می‌کند تا خود حادثه‌ای از آن دست را تجربه کنیم.

در میان تمام شاعران گذشته و معاصر ایران من شاعری را نمی‌شناسم که شعرش همچون حافظ ذهن خواننده را درگیر حادثه کند. این حادثه حال و هوایی متغیر و طرح و ابعادی بسیار پیچیده و متنوع دارد. در امواج پرآشوب و هیاهو و در هم‌آمیز و از هم‌گریز و جهت‌ستیز این حادثه راه به جایی یگانه نمی‌توان برد؛ در کلاف راههای متعدد و سردرگم آن تنها می‌توان سرگردانی را تجربه کرد؛ مثل سرگردانی انسان در جهان که ناشی از تقدیر هستی اوست. طرح و تصویر این حادثه در ذهن ما، کم و بیش شبیه طرح و تصویر حادثه‌ایست که در ذهن حافظ هم می‌باشد در لحظه‌های آفرینش شعر اتفاق افتاده باشد. کلمات و ترکیبات و تصویرها و معنی و انواع ایهام و ظرایف و دقایق زبانی و ساختاری، در شعر حافظ به گونه‌ایست که ما را به کشف معانی مکتومی که وجود آن را به گونه‌ای مبهم احساس می‌کنیم و سوشه می‌کند و سایه‌روشنی‌های مبهم و فرّار معانی دور و نزدیک را در گوش و کنار ذهن ما بر می‌انگیزد و ما را در میان شک و یقین و تلویں و تمکین و اضطراب و آرامشی که مدام جای عوض می‌کنند، در حیرت و سرگردانی لذتبخشی یله می‌کند. چنین کیفیتی در شعر حافظ ناشی از تصمیم آگاهانه و متکلفانه حافظ نیست، بلکه ناشی از صمیمیت مواجهه او با حادثه‌ایست که در ذهن او تحت تأثیر یک یا چند انگیزه به پا می‌شود و به سرعت در انبوه تأثیرات و تأثرات حاصل از تداعی‌های متنوع و متعدد و موج‌وار ذهنی سرشار از یادها و تجربه‌ها، غرق می‌شود. پیچیدگی طرح و تنوع عناصر این حادثه بنابراین تا حد زیادی ناشی از ساختار ذهنی حافظ است؛ ذهنی با اندوخته‌ای گستره و گرانبار از تجربیات زندگی و میراث فرهنگی و آشنا با تنوع اندیشه‌ها و باورها، اما رها از اسارت تعصب و تعلق خاطر به هر اندیشه و عقیده‌ای که انسان را یک بعدی نماید.

حافظ درباره هستی و زندگی و آغاز و انجام انسان براساس تجربه‌های مستقیم و غیرمستقیم خود در گستره فرهنگ و زندگی بسیار اندیشیده است اما شعر او به

صراحت نشان می‌دهد که به هیچ اندیشه و مسلکی یکسره دل نبسته است. فکر می‌کنم اگر غزلهای حافظ تاریخ داشت و می‌شد براساس تاریخ غزلها را طبقه‌بندی کرد و هر طبقه را متعلق به دوره‌ای از زندگی و حیات فکری وی دانست، در غزلهای هر دوره از حیات وی نیز بعید بود بتوان اندیشه و نظرگاه و بینشی یکسویه نسبت به هستی و معماهای بفرنج تقدیر و زندگی انسان یافت. ذهن حافظ در چارچوب هیچ اندیشه و باورداشتی اسیر نمی‌شود به همین سبب هم هست که حادثه ذهنی او از اسارت در قالب هر اندیشه‌تک صدایی می‌گریزد تا در امواج تداعی‌های آزاد اسارت را در رهایی تجربه کند. این اندیشه‌ها و عقاید از پیش‌شکل‌گرفته و پذیرفته نیست که هیجانات عاطفی حافظ را در بستر خود مهار و هدایت می‌کند؛ هیجانات عاطفی است که به مقتضای خود اندیشه‌های گوناگون را برمی‌انگیزد و با یکدیگر درگیر می‌کند. طرح و اشاره به عقاید و اندیشه‌های غالب در جامعه در شعر حافظ غالباً حاکی از قبول نیست بلکه دستمایة طعن و تعريض به کسانی است که در عین ادعای قبول آن، خود در عمل و گفتار از آن پیروی نمی‌کنند؛ و نیز انتقادی طنزآمیز و نهفته از آن اندیشه است که در حوزه عقل و عمل نارسايی خود را باز می‌نماید.

حافظ به هیچ اندیشه‌رسمی و مدرسي حساسیت ندارد، اما حساسیت نسبت به تقدیر انسان از محرك‌های عاطفی اوست. آن عدم حساسیت و این حساسیت نیز خود از جمله عوامل گردن سیال و گونه‌گون عاطفه و به تبع آن اندیشه و نظر است. در شعر حافظ دنباله هر فکر و عقیده‌ای را که می‌گیری و می‌روی تا شکل و شمایل آن را کشف کنی، دیر یا زود مثل ماهیی از دست می‌لغزد و در میان امواج در هم جوش و جهت ستیز شعر او ناپدید می‌شود. از این روی دریافت و تحلیل اندیشه و نظرگاهی خاص از خلال یک یا چند غزل تصویر و توضیح بخشی از ساختار پیچیده ذهن حافظ است نه اثبات اعتقاد و نظرگاه کلی حافظ. عدم تمکین ذهن حافظ به یک باورداشت و اعتقاد خاص و یکسونگرانه همچون زمینه و نظرگاه غالب ذهن، ناشی از استقرار وی در مقام عدل و طبیعی انسان و پرداختن و توجه به نوسانات و کشمکش‌های روحی این موجود نیمی فرشته و نیمی حیوان است. استقرار در برزخ بیقرار و ناپایدار جسم و جان و تحمل رنج روحی طاقت‌فرسای زیست در نقطه

برخورد دو نیروی متضاد، تحمل مشکل انسان بودن است. شعر حافظ تصویر همین انسان و مشکل هستی رنجبار اوست. وسوسه‌های جسم و نسایم روح با گونه‌گونیهاش در کنار هم در شعر حافظ حضور دارد. هم از این روست اگر نمی‌توان اندیشه و نظام اخلاقی و فلسفی هماهنگی را در شعر او جستجو کرد، چرا که سرانجام این جستجو همواره به شک و حیرت می‌کشد. حکایت و اظهار حادثه‌ای از آن دست که در ذهن حافظ اتفاق می‌افتد، در عمق ترین غزلها جز به یاری کلمات آزادشده از قید و بند معانی تک بُعدی و قاموسی ممکن نیست چرا که تجربه‌صمیمانه شاعرانه حافظ با رهایی ذهن از قید و بند منطق عقلانی و معقاد همراه است و زیانی که ظرفیت آن محدود به بیان خبر و اندیشه‌های منطقی منزع از کل حادثه‌ذهنی است، بیان آن را برنمی‌تابد. از آنجاکه تجربه شاعرانه‌ای از این دست، تجربه‌ایست روحانی و دینی که با ذهول موقت آگاهی عقلانی عادی و رهایی از قید و بندھای منطقی آن توأم است، زیانی مناسب با خود و آزاد از محدودیت بار منطقی و مفاهیم مشترک و معین نیز طلب می‌کند. زیان شعر حافظ به همین دلیل است که با زبان دیگر شاعران فارسی زیان فرق بسیار دارد و سرشار از رمز و راز و سایه‌های ابهام‌انگیز است. زیان حافظ مثل زیان وحی اگر چه در ظاهر، زیان مشترک است که واقعیات دنیای خارج و حوادث آن را هم منعکس می‌کند، اما در واقع بازتاب دل‌نگرانی‌های انسان و حقایق جاوید آزاد از بند زمان و مکان است. چند معنی بودن، یا بهتر بگوییم چند معنی پذیری و چند معنی انگیزی و پریشان ظاهري شعر حافظ امری تصنیعی نیست، محصول جبر تجربه‌صمیمانه شاعرانه‌ایست که منطق خاص خود را - که در چارچوب تنگ منطق حالت آگاهی عادی نمی‌گنجد - بر شاعری که خود را محبوس در حصار اندیشه و عقیده‌ای از پیش پرداخته نکرده است، تحمیل می‌کند. در کار حافظ هیچ تقلید آگاهانه‌ای از یک اسلوب و نمونه معین مثلاً قرآن کریم صورت نگرفته است. چنین تقلید آگاهانه‌ای از کلام وحی بدون وجود آن نوع تجربه و زمینه‌های سبب‌ساز آن، می‌توانست منجر به پدیدآمدن شعری پریشان و پوک و تهی از هر مفهوم و محتوای گردد.

شعر حافظ اگر با زمینه ذهنی از پیش ساخته و پرداخته‌ای با آن مواجه نشویم،